

همگامی بهائیت ایران با وهابیت در تخریب قبور ائمهٔ بقیع^ع

رضا علی صوفی* / علی اکبر زاور**

چکیده

هشتم شوال هر سال یادآور حادثه‌ای تلخ برای جهان اسلام، به‌ویژه عالم تشیع است؛ واقعه‌ای که طی آن قبور اهل بیت عصمت و طهارت^ع و اصحاب پیامبر^ص به همراه آثار پرارزش به جای مانده از روزگار صدر اسلام توسط پیروان فرقه وهابیت تخریب شد. این نوشتار با رویکردی توصیفی - تحلیلی به شرح این حادثه و پیامدها و عکس‌العمل‌هایی که در جهان اسلام پدید آورد، پرداخته و در ادامه به پاسخ این پرسش اساسی می‌پردازد که با وجود فضای ضد وهابی در ایران آن روز و تلاش‌های علما و نیروهای مذهبی در برخورد و ایجاد فشار بر وهابیون، چه عواملی موجب تلطیف این فضا و به محاق رفتن طرح «کمسیون دفاع از حرمین شریفین» مرحوم مدرس و در ادامه رفع ممنوعیت حج و سپس به رسمیت شناختن و ایجاد روابط دیپلماتیک با حکومت تازه تأسیس آل سعود شد، در این نوشتار نشان داده شده که مساعی و تلاشهای عناصر بهایی حکومت وقت ایران در این خصوص نقش مهم و اساسی داشته است. کلیدواژه‌ها: بقیع، وهابیت، بهائیت، عین‌الملک (هویدا)، مدرس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله‌های علوم انسانی

* دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه پیام نور تهران

دریافت: ۱۳۹۱/۹/۷ - پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۲۵

مقدمه

بی‌شک، فرقه‌های وهابیت و بهائیت جریان‌هایی بسیار شبیه به هم بوده و نقش‌های مشابهی در ایجاد شکاف و اختلاف در میان مسلمانان داشته و دارند. بهائیت از جمله جریان‌های بسیار مهمی بود که در اواسط دوره قاجار در ایران شیعه به وجود آمد، ولی با هوشیاری علما و درایت سیاستمدار معروف، /میرکبیر، سرکوب و با سردمداران آن برخورد شد، از این رو در همان آغاز، این جریان مسئله‌دار به حاشیه رانده شد. فتنه وهابیت نیز جریانی از جنس مسلک انحرافی بهائیت بود که در سرزمین حجاز (مهد اسلام) پدید آمد، اما متأسفانه در پی یک اتحاد نامقدس بین محمدبن عبدالوهاب (متوفای ۱۲۰۱ق) پیشوای فرقه و محمدبن سعود (متوفای ۱۱۷۹ق) که جد آل سعود است، به جریانی قوی و اثرگذار در شبه جزیره عربستان تبدیل شد و پس از سال‌ها جنگ و درگیری و در پی تجزیه امپراتوری عثمانی و حمایت آشکار استعمار انگلیس موفق شد به تدریج قسمت بزرگی از شبه جزیره، از جمله منطقه حجاز را به کنترل خود درآورد. جریان بهائیت به رغم اینکه هیچ‌گاه نتوانست همچون فرقه وهابیت عمل کند، اما به گونه‌ای دیگر و در لایه‌هایی پنهان، همواره نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران و منطقه داشته و متأسفانه غالباً از دیده‌ها پنهان بوده است، از این رو پیروان این فرقه همواره توانسته‌اند با طرح شعارها و گرفتن ژست‌های مختلف، مظلوم‌نمایی کنند.

این نوشتار به بررسی یکی از گوشه‌های تاریخ معاصر و نقشی که عوامل این فرقه در آن داشته‌اند، می‌پردازد، نویسنده در مدت مطالعه و تحقیق در این باره، دو پژوهش مرتبط با موضوع مشاهده کرده است: مورد اول، بررسی‌هایی که در خصوص تشکیل کمیسیون دفاع از حریمین شریفین توسط آقای موجانی انجام شده و تحت عنوان «مدرس و کمیسیون دفاع از حریمین شریفین» در فصلنامه **تاریخ روابط خارجی** سال دوم شماره ۹ سال ۱۳۷۵ منتشر شده است. دومین پژوهش نیز توسط جناب حجت الاسلام سیدعلی قاضی عسکر صورت گرفته که در کتاب **تخریب و بازسازی بقیع** چاپ شده است.

وقوع جنایت (تخریب)

وهابیون در پی به قدرت رسیدن و تسلط بر منطقه حجاز، دست به گسترش و ترویج عقاید انحرافی مسلک خویش زده و در این راستا مرتکب جنایات فاحشی شدند که ریشه در اعتقادات متحجرانه و انحرافی‌شان داشت.

یکی از دیدگاه‌های بی‌پایه وهابیون که مخالف با کتاب خدا، سنت پیامبر ﷺ، روش سلف صالح و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ است، بدعت دانستن تبرک و استشفاء به آثار اولیای خدا و روا ندانستن سفر برای زیارت قبور پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ است که بنیان‌گذار این دیدگاه، ابن تیمیه^۱

(۷۲۸ق) (حلبی، ۱۳۹۰، ص ۷۶) بوده است، زیرا مسلمانان در طول تاریخ اسلام، نه تنها بر جواز، بلکه استحباب سفر برای زیارت قبور اولیای الهی اجماع داشته‌اند. اما وی اولین کسی است که از این مسئله جلوگیری و شدیداً با آن مخالفت کرد (رضوانی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۹۳). ابن تیمیه سفر برای زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ را بدعت می‌انگاشت و با استناد به ظاهر حدیثی نبوی ﷺ، به حرمت مسافرت برای زیارت قبر پیامبر ﷺ قائل بود و طی فتوایی اعلام کرد که اگر کسی چنین سفری انجام دهد، چون سفر معصیت است بایستی نماز خود را تمام بخواند! (فقیهی، بی‌تا، ص ۲۵) وهابیون نیز به پیروی از ابن تیمیه و در مخالفت با اجماع علمای اسلام، سفر برای زیارت روضه نبوی ﷺ را بدعت نامشروع و بستری برای شرک و غلو می‌شمارند. از این رو در هر زمان که بر اماکن زیارتی مورد احترام مسلمانان، خصوصاً شیعیان دست یافته‌اند، متأسفانه صفحاتی سیاه از خود برجای گذاشته و فجایعی زشت و هولناک خلق کرده‌اند.^۲

آل سعود، با تکمیل سلطه خود بر حجاز در شوال سال ۱۳۴۴ق کلیه این بناها و گنبدها و آثار را ویران و اموال و اشیای گران‌قیمت موجود در این اماکن را به تاراج برده و نه تنها در مدینه، بلکه در هر جا گنبد و بارگاه و زیارتگاهی بود، آن را ویران کردند. مرحوم سید محسن امین، ابعاد ویرانی‌های وهابیان در حجاز را این‌گونه بیان می‌کند:

وقتی وهابیان وارد طائف شدند، گنبد مدفن ابن عباس را خراب کردند. آنان هنگامی که وارد مکه شدند، گنبدهای قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه ام‌المؤمنین را ویران نمودند و زادگاه پیامبر ﷺ و فاطمه زهرا علیهما السلام را با خاک یکسان کردند و آنگاه که وارد جده شدند، گنبد و قبر حوّا ﷺ را خراب کردند و به‌طور کلی، تمام مقابر و مزارات را در مکه، جده، طائف و نواحی آنها ویران نمودند و زمانی هم که مدینه منوره را محاصره کردند، به ویران کردن مسجد و مزار حضرت حمزه ﷺ پرداختند (نجمی، ۱۳۹۰، ص ۵۱).

پس از تسلط بر مدینه منوره، قاضی القضاات وهابیان، شیخ عبداللّه بن بلیهد، در رمضان ۱۳۴۴ق از مکه به جانب مدینه حرکت و اعلامیه‌ای صادر کرد و ضمن آن، جواز ویران کردن گنبدها و زیارتگاه‌ها را از مردم سؤال نمود که بسیاری از مردم از ترس به آن پاسخ نداده و برخی نیز لزوم ویران کردن را خواستار شده بودند! در خصوص انگیزه وی از این نظرخواهی با توجه به زمینه اعتقادی و انگیزه قوی و تصمیماتی که سران وهابیت از قبل گرفته بودند، جای بحث فراوان است، ولی در مجموع می‌توان این‌گونه استنباط کرد که با طرح موضوع، قصد داشته‌اند که ضمن اطلاع‌رسانی به مردم در خصوص جنایات و فجایعی که قصد انجام آن را دارند، عکس‌العمل احتمالی ایشان را نیز ارزیابی و پیش‌بینی نموده و با اتخاذ تمهیدات لازم از هزینه‌های این عمل وحشیانه بکاهند.

مرحوم سید امین در این خصوص می‌گوید: با توجه به اینکه تخریب مقابر و مشاهد، اساس عقیده وهابیان است و در وجوب از بین بردن این آثار و حتی حرم شریف نبوی ﷺ کوچک‌ترین تردیدی نداشتند، از این رو منظور شیخ بلیهد از این سؤال، سؤال حقیقی نبود، بلکه هدف از آن جلب نظر مردم مدینه و نوعی تسلی خاطر و دلجویی از آنان بود (همان).

آنان پس از نشر این اعلامیه و سؤال و جواب، همه گنبدها و زیارتگاه‌ها را در مدینه و اطراف آن ویران و حتی گنبد ائمه اهل بیت ﷺ را در بقیع، که قبر عباس عموی پیامبر ﷺ نیز در کنار آنها بود، خراب کردند و دیوارها و صندوق‌ها و ضریح‌هایی را که روی قبرهای شریف قرار داشت، از بین بردند، و در این زیارتگاه‌ها، جز تکی سنگ و خاک، به‌عنوان علامت باقی نگذاشتند.

این اقدام دقیقاً در هشتم شوال ۱۳۴۴ق انجام شد و به کارگرانی که این عمل ننگین را انجام دادند، مبلغ هزار ریال مجیدی دست مزد پرداخت کردند (همان).

از جمله تخریب‌ها، از میان بردن گنبد مرقد عبداللّه و آمنه ﷺ، پدر و مادر حضرت رسول خدا ﷺ و نیز مزار همسران آن بزرگوار و قبر عثمان بن عفان و قبر اسماعیل بن جعفر فرزند امام صادق ﷺ و قبر مالک امام دارالهجره و غیر آن بود و به‌طور خلاصه، تمام مزارات مدینه و اطراف آن و ینبع را خراب کردند و پیش از آن، قبر حمزه ﷺ عموی پیامبر ﷺ و قبور بقیه شهدای احد را از بین برده بودند و از آنها جز مشتی خاک برجای نمانده بود.

اینکه وهابیان از تخریب بارگاه پیامبر اعظم ﷺ با وجود تمایل شدید به این کار خودداری کردند، جای سؤال است. عده‌ای اعتقاد دارند که وهابیان از ترس نتیجه کارشان، از خراب کردن گنبد و بارگاه حضرت رسول ﷺ و کندن ضریح آن بزرگوار خودداری کردند و گرنه آنان هیچ قبر و ضریحی را استشنا نکرده‌اند، بلکه قبر پیامبر ﷺ از آن جهت که بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از دیدگاه آنها و از نظر دلایل وهابیان، خراب کردن آن سزاوارتر است و اگر احساس خطر نمی‌کردند، حتماً قبر پیامبر ﷺ را نیز ویران، بلکه پیش از مزارهای دیگر، تخریب می‌کردند.

این گفته کاملاً صحیح به نظر می‌آید، اگرچه بعضی از نویسندگان وهابی این مصونیت را بدین گونه توجیه می‌کنند که ما این گنبد را یکی از گنبدهای مسجد می‌شناسیم نه گنبد و بارگاه حرم پیامبر ﷺ (همان).

گزارش خبر تخریب

با انتشار خبر تخریب ابنیه بقیع، بخصوص آثار قبور پیشوایان معصوم ﷺ مدفون در آن قبرستان، افکار عمومی در ایران به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفت و شیعیان واکنش‌های شدیدی نشان دادند، به‌گونه‌ای

که رئیس‌الوزرای وقت، مجبور شد روز شانزدهم صفر را عزای عمومی اعلام کند. متن بخش‌نامه به شرح زیر است:

متحدالمال تلگرافی و فوری است - عموم حکام ایالات و ولایات و مأمورین دولتی: به موجب اخبار تلگرافی، از طرف طایفه وهابی‌ها، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی‌نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثره می‌باشد. عجالتاً، با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه‌داری، یک روز تمام مملکت تعطیل عمومی شود، لهذا مقرر می‌دارم، عموم حکام و مأمورین دولتی، در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم، این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند (مکی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۶۸۲).

در پی این بخش‌نامه، روز شنبه شانزدهم صفر [۱۵ شهریور]، تعطیل عمومی شد و از طرف دسته‌جات مختلف تهران، مراسم سوگواری و عزاداری صورت گرفت و طبق دعوتی که شده بود، در همان روز، علما در مسجد شاه (امام فعلی) بازار تهران اجتماع و دسته‌جات عزادار با حال سوگواری از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد عزیمت کرده، در آنجا اظهار تأسف و تأثر خود را اعلام نمودند.

عصر همین روز اجتماع چندین ده‌هزار نفری، در چهار راه صنیع‌الدوله تهران تشکیل شد و در آنجا خطبا سخنرانی‌های مهیجی ایراد کرده و از قضایای مدینه و اهانتی که از طرف وهابی‌ها به گنبد مطهر حضرت رسول ﷺ صورت گرفته بود، اظهار انزجار و تنفر کردند. خبرنگار دیلی تلگراف، که آن روز در مراسم حضور داشته، چنین گزارش داده است:

در وسط چهارراه، یک برج چوبی شش‌گوش، به ارتفاع سی پا، که با فرش پوشیده شده و بالای آن پرچم سیاهی در اهتزاز بود، برپا گردید... حدود ۲۵ هزار نفر از مردان سالخورده تا کودکان خردسال، پشت سر هم رج بسته، چهار زانو، در حال انتظار نشسته بودند... ورود مدرّس... با کف زدن و فریاد مسرت مردم اعلام شد... مشارالیه از جمعیت تشکر نمود و در میان علما و نمایندگان مجلس قرار گرفت... میرزا عبدالله، واعظ معروف، کلام خود را با نعت پیغمبر ﷺ و درود بر ائمه ﷺ شروع کرد، ولی ناگهان صدای آرام و آهسته‌اش، صورت جدی به خود گرفت... و گفت: اگر شما اعلام جهاد کنید [مردم] با سر و پای برهنه و بدون سلاح، به مرقد پیغمبر ﷺ اکرم شتافته، با دندان و ناخن‌های خود، دشمنان خدا را قطعه‌قطعه می‌کنند. بیشتر جمله‌های حماسی او با گریه و زاری توأم بود (موجانی، ۱۳۷۵).

سخنرانی مرحوم مدرس

مرحوم مدرس، به مناسبت این موضوع مهم، در روز هشتم شهریور ۱۳۰۴ ش برابر با دهم صفرالمظفر ۱۳۴۴ ق در مجلس شورای ملی، نطقی ایراد کرد و پس از بیان مقدمه‌ای چنین گفت:

ما خیلی جامع خودمان را از دست دادیم. برادرانی داریم در اکثر دنیا که دول اسلامی، آن‌طوری که باید و شاید با آنها رفتار نکرده است و بالأخره یک‌وقت بیدار شده و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ

کنیم. از آقایانی که در تحت لوای این قوم‌اند، سؤال می‌کنم، چه وقت است آن وقت؟ از امروز بهتر؟ کیست که آن‌ها را بردارد و بگوید در این موقع من لوای اسلام را برمی‌دارم و این قوم را در تحت قومیت و در تحت جامع دیانت اسلامی، قومیتشان را ترقی می‌دهم و حفظ می‌کنم. امروز از این واقعه‌هایی که استماع فرموده‌اید، اگرچه به آن درجه که باید اطمینان پیدا شود، هنوز نشده است که حادثه از چه قبیل است و تا چه مرتبه است؟ البته دولت مکلف است تحقیقات کامل بکند و به عرض مجلس برساند، و لیکن عرض می‌کنم. امروز اهل ایران یک قسمت از قسمت‌های دول اسلامی است، بلکه می‌توان گفت که قسمت بزرگ دول اسلامی است. باید امروز این جامعه در تمام دنیا خودشان را معرفی کنند که ملت و دولت ایران قدم برمی‌دارند که این جامعه را حفظ کنیم و خودمان را به برکت این جامعه نگاهداری کنیم.

دولت تقاضای کمیسیون از مجلس نمود، البته وظیفه‌شان هم همین بود که پیشنهاد تقاضای کمیسیون بفرمایند، البته مجلس هم مساعدت خواهد نمود و به عقیده بنده، تمام فکر را باید صرف این کار کرد و باید یک قدم‌هایی که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است، در این مورد برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی را مقدم بر این کار قرار ندهیم و نگذاریم که این مسئله زیاده‌تر از این، اسباب خرابی جامعه شود که مبدا یک ضرر عظیم‌تری بر ما مترتب گردد و خدای نخواست، حال ما از این روزی که هستیم بدتر شود. و زیاده بر این، چیزی عرض نمی‌کنم.

مرحوم مدرس، پس از ایراد سخنرانی در مجلس، مسئله تشکیل کمیسیون ویژه برای پیگیری موضوع را به شکل جدی پیگیری کرد (مکی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۶۸۴).

عکس العمل مراجع

این گونه شایع شده بود که /میر عبد‌العزیز/ ابن‌سعود پس از تخریب اماکن زیارتی و مقدس حجاز، قصد دارد که نیروهای خود را به سوی عراق حرکت دهد تا شهرهای نجف، کربلا، کاظمین و سامرا و قبور بزرگان را غارت و ویران کند. این شایعه با توجه به اینکه در گذشته نیز این عمل از وهابیون سرزده بود (حمله وهابی‌ان به کربلا و نجف طی سال‌های ۱۲۱۶-۱۲۲۵ق (در زمان فتح‌علی شاه قاجار) بسیار جدی تلقی شد و در این هنگام سید ابوالحسن اصفهانی که در نجف اقامت داشت، تلگرافی برای شیخ محمد خالصی در کاظمین مخابره نمود و او را برای مشورت دعوت کرد. مرحوم خالصی نیز جریان امر را به مدرس تلگرافی اطلاع داد و خود با جمعیتی حدود سیصد هزار نفر از عشایر و قبایل حرکت کرده، آماده پیکار سخت با نیروهای وهابی شدند. مدرس در پاسخ آیت‌الله خالصی نوشت: «اگر لازم باشد، اطلاع دهید من با گروهی از مردم ایران حرکت خواهیم کرد». پس از ارسال پاسخ مرحوم مدرس، در عراق شایع شد که مدرس از تهران حرکت کرده و حدوداً هزار نفر نیرو آماده شده است. مدرس مجدداً در مجلس شورای اسلامی سخنرانی جالب و پرشور و تهدیدآمیزی کرد و حکومت وهابی را سخت به باد انتقاد گرفت و آمادگی خود و مردم را برای عزیمت به عراق اعلام نمود:

باید قدم های مؤثر، قاطع و فوری که مقتضای دیانت و حفظ قومیت اسلامی است، برداشت و هیچ چیز را مقدم بر این کار قرار ندهیم و نگذاریم که این مسئله زیادتیر از این اسباب خرابی جامعه شود مبدا یک ضرر عظیم تری بر ما مترتب گردد. ما این تجاوزات را نمی توانیم ببینیم، نخواهیم گذاشت ادامه یابد و اماکن متبرکه و مراکز دینی و اسلامی ما دستخوش [تجاوز] متجاوزین شود؛ با قدرت و قاطعیت آنها را حفظ می کنیم و متجاوزین را سرکوب می نماییم (باقی، ۱۳۷۰، ص ۷۰).

مراجع، علما و حوزه های علمیه نیز پیوسته با ارسال نامه و مخابره تلگراف، برخورد قاطع با عوامل تخریب قبور اماکن متبرکه را درخواست کردند:

مسلمانان مناطق دیگر نیز انزجار خود را از این عمل ننگین به تهران اعلان کرده، خواستار اقدام جدی شدند. مردم قفقاز با ارسال عریضه از تفلیس برای نمایندگان مجلس شورای ملی، از آنان خواستند با توجه به جسارت و بی ادبی هایی که طایفه ضالّه وهابی ها و رئیس مردود آنها این سعود، به اماکن متبرکه و مراقد مقدسه نموده است، رئیس دولت ایران پیشقدم شده، با سایر دولت ها اسلامی هم که البته وظیفه خود را خوب می دانند، کمک فرموده، این منبع فساد و دشمن حق و انصاف را ریشه کن و خاک پاک را از لوث وجودشان تطهیر فرمایند. علاوه بر مسلمانان منطقه قفقاز، از مناطق دیگر، مانند مسلمان های تمام جماهیر متحده، یعنی آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، تاتارستان، یاشقیرستان، قزاقان و اتباع دول ایران، ترکیه، افغانستان، چین، مغولستان هم با ارسال تلگرافی اعلام نمودند که: چون مکه معظمه و مدینه منوره با یادگارهای مقدس خود، متعلق به تمام مسلمین می باشد، پس باید تمام دول جهان اسلام بر حفظ و حراست این اماکن مقدس بکوشند. مسلمانان هندوستان نیز در پی انعکاس اعتراضات مردم ایران و تأثیر آن در جامعه مسلمانان هند نامه ای برای مجلس ایران می فرستند» (موجانی، ۱۳۷۵).

رضا خان سردار سپه نیز با توجه به موج اعتراضات و شدت نارضایتی های مردمی از این عمل وقیحانه وهابی ها، در مجلس قول داد تا شخصاً به این موضوع رسیدگی کند، لیکن اسناد و مدارک نشان می دهد که وی به رغم قول قرارهای قبلی هیچ گونه اقدام مثبتی در این خصوص انجام نداده است (همان).

آغاز توطئه

در پی انتشار اخبار تخریب اماکن مقدس در دو شهر مکه مکرمه و مدینه منوره که موجب نگرانی های شدید مسلمانان، خصوصاً شیعیان در کشورهای اسلامی، از جمله ایران شده بود، حاکم جدید حجاز عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود ضمن تکذیب اخبار فوق از دولت های اسلامی درخواست کرد تا سریعاً نمایندگانی را برای پیگیری موضوع به حجاز اعزام کنند. ایران از جمله اولین کشورهای بود که هیئتی را به حجاز اعزام کرد. اعضای ایرانی عبارت بودند از آقایان: غفارخان جلال السلطنه وزیر مختار ایران در مصر و حبیب الله خان عین الملک (هویدا).

قبل از پرداختن به شرح مأموریت هیئت ایرانی و نتایج آن، لازم است نگاهی به پیشینه و سوابق چهره شاخص و اصلی این هیئت، یعنی میرزا حبیب الله خان عین الملک (معروف به آل رضا که بعدها نام خانوادگی هویدا را برای خود برگزید)، داشته باشیم.

میرزا حبیب‌الله خان عین‌الملک (هویدا)

پدر میرزا حبیب‌الله عین‌الملک، میرزا رضا قناد، از بهائیان متعصب و از فدائیان عباس‌افندی شمرده می‌شد. علاقه او به رهبر بهائیان به‌حدی بود که هنگام سفر او به فلسطین، همراهش به عکا رفت و مستخدم و خادم مخصوص عباس‌افندی شد.

ادوارد براون، در مورد میرزا رضای قناد پدر عین‌الملک (هویدا) که قبلاً به محمدرضا شیرازی معروف بوده، می‌نویسد: «... محمدرضا شیرازی یکی از چندتن رازدار بهاء‌الله است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود» (افراسیابی، ۱۳۷۴، ص ۷۲۳).

عباس‌افندی به واسطه خدمات میرزا رضا، مخارج تحصیل فرزند او را تقبل کرد و حبیب‌الله را برای تحصیل با هزینه خود به اروپا فرستاد. حبیب‌الله در اروپا به زبان‌های انگلیسی و فرانسه مسلط شد و چون عربی را هم روان صحبت می‌کرد، پس از بازگشت به ایران، در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و به‌عنوان مترجم استخدام شد و به نام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد. همچنین همزمان کار ترجمه متون خارجی را برای روزنامه «رعد» به عهده گرفت. در همین هنگام لقب عین‌الملک به او داده شد و به کمک بختیاری‌ها به وزارت خارجه رفت (فردوست، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۵).

کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء فاضل مازندرانی در کتاب *ظهورالحق* که یکی از کتاب‌های معتبر بهائیان است، در مورد عین‌الملک چنین آورده است:

... دیگر آقا محمدرضا قناد سابق‌الوصف، از مخلصین مستقیمین اصحاب آن‌حضرت شد تا وفات نمود و مدفن او در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت، صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرد و کوشید که شبیه به رسم‌الخط مبارک نوشت. و در سنین اولیه نزد آن‌حضرت، کاتب آثار و مباشر خدمات گردید. بعداً مشاغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مآل با سعادت و رضایتی بروز نکرد... (افراسیابی، ۱۳۷۴، ص ۷۲۳).

حبیب‌الله با دختری به نام *افسرالملوک* ازدواج کرد. *افسرالملوک* دختر محمدحسین‌خان سردار از تروریست‌های معروف بهایی بود که در دوران قاجاریه در آشوب و بلوایی که بهائیان در چند شهر ایران به‌راه انداختند، نقش داشت (همان).

در سال (۱۲۹۹ق/۱۹۲۰م) صاحب فرزندی پسر شد. وی از عباس‌افندی (عبدالبهاء) خواهش کرد که اجازه دهد نامش را روی این پسر نهند که بعداً امیر پیشوند آن شد (همان).

میرزا حبیب‌الله در ادامه حضور در وزارت امورخارجه، مأمور خدمت در سوریه و لبنان شد. در این سمت به‌صورت پنهانی برای بهایی‌ها تبلیغ می‌کرد و با انگلیس هم رابطه و سر و سری داشت و از خدمتگزاران واقعی آنان بود (همان، ص ۳۷۵).

در پی اصرار و پیگیری‌های فراوان برای گرفتن مأموریت قونسولگری ایران در فلسطین، موفق به گرفتن این مسئولیت نیز شد. البته بعید است که انگیزهٔ وی از این تلاش‌ها و پیگیری‌های مستمر چیزی جز رسیدگی به امور بهائیان در فلسطین بوده باشد.

عدم مداخله در امور سیاسی و نپذیرفتن این‌گونه مشاغل یکی از اصول اساسی آیین بهایی است و طبق آن، یک نفر بهایی اجازه ندارد در امور سیاسی شرکت کند. شخص عبدالبهاء (عباس افندی) در این باره چنین می‌نویسد:

اهل بهاء در هر کشور مقیمند، به امانت و صدق و صفا با حکومت رفتار نمایند و در امور سیاسیه... و نیز در احزاب و فرق سیاسی به هیچ وجه ادنی مداخله ای ننمایند و... مداخله در امور جزئی و مناقشات سیاسی و منازعات حزبی به کلی خلاف مبادی و تعالیم الهیه در این ظهور اعظم است (خنجی، ۱۳۸۸).
البته این، ظاهر قضیه است و در واقع، پیشوایان این فرقه از جمله شخص عبدالبهاء (عباس افندی) همواره دستی بر آتش سیاست داشته‌اند. برای مثال، میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه در روزنامهٔ خاطراتش به موضوع وارد کردن نارنجک‌های روسی به داخل کشور توسط عبدالبهاء و عوالمش اشاره کرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹، ص ۸۳۶). همچنین شواهد فراوانی مبنی بر حضور وی و پیروانش در جریان‌های مشروطه وجود دارد (کسروی، ۱۳۹۰، ص ۲۹۱).

ارتباط تنگاتنگ بهائیان با تشکیلات [کاملاً سیاسی] ماسونی نیز از دیگر مصادیق علایق سیاسی بزرگان و پیروان این فرقه است.^۳

به هر حال، با توجه به فضای حاکم بر تشکیلات منسجم این فرقه، بعید به نظر می‌رسد که اشتغال عین‌الملک در وزارت امور خارجه و در ادامه، بر عهده گرفتن مسئولیت‌های مختلف و مهم سیاسی توسط وی بدون اطلاع و نظر مستقیم تشکیلات بهائیت بوده باشد.^۴
فردوست در خاطراتش به این موضوع که بهائیان بدون اجازهٔ عکا حق ندارند مشاغل سیاسی را بپذیرند و تنها باید تلاش کنند که در فعالیت‌های تجاری و کشاورزی پیشرفت کنند، اشاره داشته و در همین خصوص می‌نویسد:

روزی از سپهبد صنعی [بهائی معروف و وزیر جنگ کابینه‌های علم، حسنعلی منصور و هویدا] پرسیدم شما [با توجه به ممنوعیت‌های فرقه‌ای] چگونه مشاغل سیاسی را پذیرفته‌اید؟ پاسخ داد: از عکا سؤال شده و اجازه داده‌اند که در موارد استثنائی و مهم این مشاغل پذیرفته شود (فردوست، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۴).

یکی از پیامدهای ناگوار حضور حبیب‌الله خان عین‌الملک در فلسطین، بی‌توجهی کنسول ایران به امور سیاسی و مسائل درونی جامعه فلسطین بوده است. تقریباً در تمام مدت مأموریت او هیچ‌گونه گزارش مفید و حائز اهمیتی که مبین ویژگی‌های بحران فلسطین و تبعات آن باشد، به تهران ارسال نشده بود.

این بی‌توجهی معنادار یک مقام سیاسی به تحولات محیطی که در آن زندگی می‌کند، اندک اندک توجه دولتمردان ایرانی را از پیگیری مسائل فلسطین بازداشت و مجالی را فراهم کرد تا در صف کشورهای اسلامی خلل وارد شود.

وزارت امور خارجه ایران که تا پیش از عزیمت هویدا/ دست‌کم در سه شهر مهم فلسطین نمایندگی سیاسی رسمی داشت، در سال‌های پایانی مأموریت هویدا/ و بر اثر اقدامات او، نه تنها نمایندگی‌های خود را در یافا، حکا و حیفا تعطیل کرد، بلکه امور فلسطین را نیز ضمیمهٔ شام ساخت. در یک کلام باید گفت که هویدا/ توانست از تقدم مسئلهٔ فلسطین در سیاست خارجی منطقه‌ای ایران به گونهٔ چشمگیری بکاهد (ولایتی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵).

در فلسطین نیز شاهد روابط خوب او با انگلیسی‌ها هستیم؛ «اطلاع می‌دهند که آقای حبیب‌الله‌خان هویدا/ از طرف دولت انگلستان به سمت ژنرال قونسولی دولت علیه در فلسطین شناخته شده‌اند (همان).

بر اساس گزارش‌های تاریخی وی با اتباع ایرانی، خصوصاً شیعیان، رفتار مناسبی نداشته است و شاید بتوان گفت که در بین اعضای وزارت خارجه ایران طی دوران قاجار کمتر فردی چون حبیب‌الله‌خان عین‌الملک یافت می‌شود که بدین اندازه به اخاذی و سوء استفاده از اتباع ایرانی محل مأموریتش متهم شده باشد. شاهد این سخن، عریضه‌ای است که از طرف زائران خانه خدا که قصد تشریف از راه شام را داشته‌اند، به وزارت امور خارجه ایران رسیده است. آنان از رفتارهای غیرانسانی قونسول وقت ایران، حبیب‌الله عین‌الملک بدین شرح شکایت کرده‌اند:

اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه دولت علیه ایران - خلدالله ملکه - بعد از مراسم عبودیت بندگان همایونی... بعضی از گرگ‌های درنده هنوز از استبداد خود دست برنداشتند، یکی از این گرگ‌های بی‌رحم، عین‌الملک حبیب‌الله هویدا،... ما امضاء کنندگان ذیل که این سال به طرف راه بیت‌الله الحرام مشرف شده بودیم از بس ظلم‌های قونسول مشارالیه به درجه رسیده که مجبور شدیم شکایت این بیچاره حجاج را به سمع مبارک برسانیم... قونسول مذکور، حجاج ایران را مثل گوسفند به اتومبیل‌ها و کشتی‌ها فروخت» (همان، ص ۱۰۱).

اعزام هیئت

هیئت ایرانی متشکل از آقایان: غفارخان جلال‌السلطنه و وزیرمختار ایران در مصر و حبیب‌الله خان هویدا/ در تاریخ ۱۳۰۴/۶/۲۴ اق وارد جده شدند (محقق، ۱۳۷۹، ص ۲۶). عبدالعزیز به گرمی از این هیئت پذیرایی کرد و براساس گزارش هویدا/، پادشاه سعودی اظهار تمایل زیادی به نزدیکی با ایران از خود نشان داد. هویدا/ در این زمینه چنین می‌نویسد:

یک شبانه‌روز در بحرہ متوقف و دو دفعہ با ابن سعود ملاقات شد. فوق‌العادہ احترام و محبت نمود و ہر دفعہ خیلی اظہار میل بہ تقرب بہ دولت علیہ می‌کرد و می‌گفت: «ما با دولت ایران ہمجواریم و بہ قدر سی ہزار شیعہ در نجد و احساء نزد من ہستند، می‌توانید از آنها تحقیق نماید، آنچه در حق ما شہرت می‌دهند، اکثر تہمت و افتراست. ان‌شاءاللہ شما بہ مدینہ رفتہ، خواهید دید کہ آنچه گفتہ‌اند دروغ است! من صریحاً بہ شما می‌گویم و شما ہم بہ دولت علیہ بنویسید کہ من حرمین شریفین را بہ جان و مال و اولاد خود حافظ و حارس‌ام. مہدومات مکہ نیز قبل از ورود من بودہ است.

عبدالعزیز در اینجا، موضوع تخریب قبور را بہ دیگران نسبت دادہ، لیکن در ملاقات دیگری کہ ہویدا/ با وی داشتہ، تلویحاً بہ ارتکاب جنایات انجام‌شدہ، اعتراف کردہ و چنین اظہار می‌کند:

«بلی، وهابی‌ها اعتقاد بہ تعمیر قبور و قبہ‌ها ندارند و بدعت می‌دانند و «خیرالقبور الدوارس» را حدیث معتبر می‌شناسند. مع‌هذا بعد از ورود خودم، فوراً جلوگیری کردہ‌ام و حالیہ نیز با کمال اصرار و الحاح منتظرم کہ دول و ملل اسلامی نمایندہ‌های خود را بفرستند و در امور حجاز قراری دہند و برای تعمیر این قبور نیز اگر مصمم شوند، مخالفت نمی‌کنم؛ سہل است، مساعدت خواہم کرد.

وی همچنین دربارۂ شیعیان نجد می‌گوید:

قریب بیست- سی ہزار رعایای شیعی مذهب، در نجد و احساء دارم، سؤال کنید، ہمگی در نہایت آزادی و آسودگی و راحتی مشغول کسب و کار خود ہستند و هیچ فشاری، نہ مذہبی و نہ غیرمذہبی، بر آنها نبودہ و نیست (ہمان، ص ۲۷).

عین‌الملک در گزارش مأموریتش، برای کسب اطلاع از میزان خرابی‌ها، ہموارہ تلاش جدی می‌نمودہ تا این حادثہ مہم را بسیار کم‌رنگ جلوه دادہ، وهابیان را بہ‌نوعی، تبرئہ کند. در گزارش وی چنین آمدہ است:

بالای منارہ، قبہ مطہر صعود کردیم، یکصد و سی پلہ بالا رفتیم و از آنجا قبہ مطہر را زیارت نمودیم، زیرا صعود بالای قبہ غیرممکن است. از آنجا مشاہدہ نمودیم کہ فقط پنج گلولہ تفنگ بہ قبہ مطہر اصابت نمودہ و اندکی سوراخ کردہ است و ابدأ خرابی وارد نیامدہ است! اولاً: نمی‌شود حتم کرد کہ این گلولہ‌ها از طرف وهابی‌ها بودہ است! ثانیاً: بر فرض اینکه از طرف آنها بودہ باشد، واضح است عمدی نبودہ است! و در اثنای تیراندازی بہ ہمدیگر خطاء بہ قبہ مطہر اصابت کردہ است! و دلیل صحت این نظریہ این است کہ قبہ مرقد مطہر، خیلی عظیم و بزرگ است و وهابی‌ها ہم در پشت دروازہ و قلعہ شہر بودہ‌اند و تعدادشان بیش از سہ- چہار ہزار بودہ است، اگر قصد اصابت می‌داشتند، اقلاً دو سہ ہزار گلولہ بہ قبہ مطہر می‌رسید! بہ‌رحال، فقط آثار پنج گلولہ تفنگ در روی قبہ مطہر بود و ہمچنین آثار چہار- پنج گلولہ بر قبہ اہلبیت علیہ السلام بود، خادم‌باشی حرم مقدس نیز سہ- چہار عدد گلولہ آوردہ و بہ بندہ داد و گفت کہ اینہا را روی بام حرم یافتہ و تصور می‌کند کہ از گلولہ‌هایی است کہ بہ قبہ مقدس رسیدہ است. فدوی آنها را تقدیم خواہم نمود کہ در موزہ وزارت معارف محفوظ بماند (ہمان، ص ۵۰).

مغایرت اطلاعات ارائه‌شدہ در گزارش فوق با مطالبی کہ منابع دیگر گزارش نمودہ‌اند و در سطرهای قبلی ذکر شد، کاملاً مشہود است.

هویدا/ در گزارش دیگری مجدداً تلاش کرده /بن سعود را از اتهام تخریب قبور تبرئه کند. وی از قول /بن سعود چنین می‌نویسد:

خیلی اسباب حیرت است که مسلمانان عالم فقط برای تخریب چند قبر که قبل از ورود من به دست این بدوی‌های جاهل مه‌دوم شده، این همه اظهار غیرت و حمیت و دردمندی نمودند و در مجامع و مناظر و روزنامه‌ها مرا لعن و تکفیر کردند و عالم را بر من شوراندند و بدنام خواستند (همان، ص ۵۴).

در مجموع از بررسی وقایع بعدی می‌توان استنباط کرد که گزارش تهیه‌شده توسط هیئت اعزامی، نقش مهمی در مواضع دیپلماتیک بعدی دولت ایران در خصوص دولت تازه‌تأسیس آل‌سعود داشته و برای آن حکومت بسیار مثبت و به تعبیری زمینه‌ساز موفقیت‌های بعدی بوده است.

تقابل کمیسیون دفاع از حرمین شریفین با کنفرانس خلافت اسلامی

در همین زمان آیت‌الله مدرس با طرح هوشمندانه تشکیل «کمیسیون دفاع از حرمین شریفین» در پی آن بود که با تشکیل اجماعی از نمایندگان دولت‌های اسلامی و تشکیل جبهه‌ای نیرومند از امت‌های مسلمان، ضمن مقابله با اقدامات وهابیان و به انزوا بردن ایشان آنان را مجبور کند که دست از اعمال وحشیانه خود برداشته و در جهت بازسازی و مرمت جنایات وهابیان اقدامات لازم انجام پذیرد.

دولت وهابی نجد که به‌لحاظ مشکلاتی که در آغاز راه با آن روبه‌رو بود، تلاش فراوانی داشت که ضمن پافشاری بر اعتقادات وهابیان در خصوص لزوم تخریب قبور، در عین حال بسیار زیرکانه آن را به‌نوعی به دیگران نسبت داده و با آوردن نمایندگان کشورهای اسلامی به حجاز، قدم‌های مهمی برای تثبیت حکومت خویش برداشته و با وقت‌کشی، آرام‌آرام به سوی استقرار حکومت خود اقدام کند. برای این منظور سریعاً دست به کار شده و به‌منظور کاستن عواقب اعتراضات مسلمانان و خنثی کردن طرح مرحوم مدرس مبنی بر تشکیل «کمیسیون دفاع از حرمین شریفین» پیشنهاد تشکیل کمیسیونی را با عنوان «کنفرانس خلافت اسلامی» برای تعیین امور سیاسی - دینی حجاز داده و از تمامی علما و دولت‌های اسلامی، از جمله دولت و علمای ایران دعوت کرد که نماینده برای شرکت در تعیین امور حکومتی سیاسی و دینی حجاز گسیل دارند (همان، ص ۲۹).

به اعتقاد موجانی در این زمان دو دیدگاه مشخص در میان رجال سیاسی آن عهد ایران وجود داشت: ۱. گروهی که سیدحسن مدرس در رأس آنها قرار داشت که خواهان تشکیل کمیسیون دفاع از حرمین شریفین و حضور نمایندگان دول مسلمان به‌منظور حفظ حرمین شریفین و مقابله با اقدامات وهابی‌ها بودند.

۲. کسانی که در رأس ارکان اداری - سیاسی کشور قرار داشتند و از نظریه هویدا/ مبنی بر اعزام نماینده‌ای به کنفرانس خلافت اسلامی که توسط وهابی‌ها برگزار می‌شد، جانب‌داری می‌کردند.

در حالی که گروه اول، حتی حاضر به شناسایی وهابی‌ها نبودند، دسته دوم بدون توجه به دیگران باب مکاتبه و مراده را با ایشان گشوده بودند (موجانی، ۱۳۷۵).

این گروه دوم، همان جریان بهایی - ماسونی حاکم بر ارکان اداری - سیاسی کشور بود که برای مدیریت و کنترل شرایط و اوضاع و احوال، بسیار تلاش می‌کردند.

تقابل و رویارویی می‌رفت تا به نفع مجلسیان (جناح آیت‌الله مدرس) خاتمه یابد که متأسفانه با خاتمه دوره مجلس پنجم و پایان یافتن آن در روز پنج‌شنبه ۱۳۰۴/۱۱/۲۲ ش موجب شد عملاً از امکان فعالیت‌های مدرس کاسته شود، ولی مدرس به‌رغم تعطیلی مجلس به اعتراضات خود ادامه داد و مخالفت‌های وی با حضور در کنفرانس خلافت اسلامی موجب شک و تردید شیعیان سایر کشورها برای حضورشان در این کنفرانس شد. در ادامه با انتشار فتوای جمعی از علمای وهابی، دایر بر وجوب ویرانی قبور و عدم زیارت اماکن مقدسه و انعکاس آن به ایران، موج جدیدی از خشم و نفرت به وهابیان، جهان اسلام را فراگرفت و سبب شد تا بسیاری از کشورهای مسلمان، به سبب دعوت مدرس، از حضور در کنفرانس چشم‌پوشی کنند.

به‌رغم تلاش‌های مخالفان برگزاری کنگره، و تحریم موضوع، کنگره خلافت در اول ذی‌قعدة ۱۳۴۴ق / ۱۳مه ۱۹۲۶م با حضور گروهی اندک آغاز شد. در جلسه دوم، شیخ خلیل خالدی، قاضی القضاة سوریه پیشنهاد کرد که در خصوص ارتباط و اتصال با سایر کشورهای مسلمان، بخصوص ایران گفت‌وگو شود.

هنوز کنگره در جریان بود که علمای نجف اطلاع دادند وهابیان مجدداً به بقیع حمله کرده‌اند. با دریافت این خبر، جمعی از علمای تهران، از جمله مدرس، در منزل امام جمعه خویی تجمع کرده و تصمیم گرفتند تا کمیسیونی برای رسیدگی به وقایع پیش‌آمده در محل مجلس با حضور سیدحسن مدرس، امام جمعه خویی، امام جمعه تهران، بهبهانی، آیت‌الله‌زاده خراسانی، حاج میرزا محمدرضا کرمانی، مستوفی‌الممالک، وثوق‌الدوله، محتشم‌السلطنه، مشیرالدوله و احتشام‌السلطنه تشکیل شود و با بررسی پرونده‌های موجود در وزارت خارجه و دفتر شاه، تصمیمات لازم در این خصوص گرفته شود (همان).

تصمیم مهم کمیسیون، صدور ابلاغیه‌ای به وزارت دربار بود که تمام بخش‌های وزارت امور خارجه را مکلف می‌کرد تا تمام امور مربوط به حرمین را تنها پس از اطلاع کمیسیون اجراکننده در مقابل، دولت وهابی نیز در واکنش به اقدامات کمیسیون، فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد.

شیخ رشید رضا^۵ (م ۱۳۵۴ق) شرح مفصلی در روزنامه‌های مصر منتشر کرد و در آنها از دولت علیه ایران با عنوان زندقه یاد کرد که البته این مواضع از طرف وی مطلب جدیدی نبود، زیرا او قبلاً نیز

اتهاماتی از این دست به شیعیان بسته بود، ولی ایجاد این فضای ضدتشیع در این زمان کاملاً رنگ و بوی سیاسی داشت و بدیهی است که روی تند این تبلیغات متوجه جناح مذهبی ایران، به رهبری مدرس بود، چرا که بررسی اسناد، نمایانگر این است که در این زمان روابط دربار پهلوی با آل‌سعود کاملاً دوستانه بوده است.

با افتتاح دوره ششم قانون‌گذاری و به‌رغم مشکلات داخلی موجود، همچنان مدرس و اطرافیانش، پیگیر موضوع حرمین شریفین بودند.

البته برخلاف روند انتخابات مجالس اول تا پنجم که سیاستمداران مستقل در شهرها رقابت کرده و متنفذان روستایی افراد تحت فرمان خود را... به صفوف رأی‌گیری می‌آوردند، در انتخابات مجلس ششم شخص شاه نتایج انتخابات و بنابراین، ترکیب مجلس را تعیین کرد. این روند تا مجلس سیزدهم ادامه داشت. بنابر این، مجلس، نه‌تنها دیگر نهاد مفید و مؤثری نبود، بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به‌صورت لباس آراسته‌ای درآمده بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشانید (ابراهامیان، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱). بدیهی است که از مجلسی این‌چنین فرمایشی که بیشتر نمایندگان آن از فیلتر دربار گذشته بودند، نمی‌شد توقع موضع‌گیری‌های منطقی مبتنی بر حفظ ارزش‌های دینی و مذهبی داشت.

با این‌همه مرحوم مدرس پیشنهاد گفت‌وگو با نمایندگان کشورهای مسلمان را برای انعقاد کنفرانس بین‌المللی می‌دهد تا در آن، آینده سیاسی حجاز مشخص شود. همچنین پیشنهادی با قید دو فوریت تقدیم مجلس می‌کند. این پیشنهاد در واقع، قانونی کردن کمیسیون دفاع حرمین شریفین بود، لکن پیشنهاد او با عکس‌العمل شدید رئیس‌الوزرا و بعضی از نمایندگان روبه‌رو شد. سرانجام بر اثر تعقیب مذاکرات قبل از دستور و پافشاری اعضای کمیسیون، پیشنهاد بهیجانی با امضای ۲۲ تن، از جمله مدرس، به‌عنوان ماده واحده در مجلس مطرح شد. این در حالی بود که بعضی نمایندگان به سبب اینکه تردید داشتند که آیا کمیسیون توانایی انجام اقدامی عملی را دارد یا نه، مخالف مطرح کردن ماده واحده در مجلس بودند (محقق، ۱۳۷۹، ص ۳۲-۳۳).

اسناد و مدارک ناقص موجود، حکایت از آن دارد که این ماده واحده به تصویب رسید، اما ظاهراً فشار زیادی بر این جناح مجلس وارد آمد، به‌طوری که تقریباً یک ماه پس از این، مدرس در تاریخ ۱۳۰۵/۸/۷ ش در راه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) ترور شد و اگرچه از این توطئه جان سالم به در برد (همان، ص ۳۳)، اما دست‌کم نتوانست در آن جلسه مجلس حضور یابد. متأسفانه فقدان اسناد و مدارک سبب شده تا پس از این واقعه، دیگر اطلاعی از نتیجه اقدامات کمیسیون و فعالیت‌های مدرس در اختیار نداشته باشیم.^۶

ممنوعیت سفر به حجاز

ممنوعیت سفر به حجاز موضوعی بود که بعد از رسیدن اخبار و گزارش‌های واصله از عربستان و نگرانی‌های کشورهای مختلف مطرح گردید و موجب شد تا مفتی مصر، مسلمانان را از رفتن به مکه منع کند و دولت انگلیس نیز اجازه رفتن به حج را به مسلمانان هند ندهد و دولت ایران هم در پی فشار نیروهای مذهبی به رهبری مرحوم آیت‌الله مدرس طی مصوبه‌ای در جلسه یازدهم اسفند ۱۳۰۴ ش خود رسماً اعلام کند: «مقتضی است به اطلاع عامه برسایند که دولت از امنیت و آسایش حجاج در حج نگران است و توصیه می‌کند که امسال از حج خودداری نمایند» (محقق، ۱۳۷۹، ص ۶۶).

این مسئله که عبدالعزیز در همان آغاز (تصرف کامل حجاز در شوال ۱۳۴۴ ق / دی ۱۳۰۴ ش) با آن روبه‌رو شد، برای او بسیار مهم بود، زیرا علاوه بر اینکه حج یکی از منابع اصلی درآمد حجاز به‌شمار می‌آمد، ممنوعیت سفر حج به مشروعیت حکام جدید شبه‌جزیره در جهان اسلام خدشه وارد می‌کرد، به همین علت حکام جدید کوشیدند که نظر مثبت کشورهای اسلامی را برای رفع ممنوعیت سفر حج به‌دست آورند. برای مثال، باید به نامهٔ نمایندهٔ ابن‌سعود به کنسول ایران در سوریه اشاره کرد که در آن کوشش شده تا نظر مثبت دولت ایران جلب شود:

مقصود این است که دولت معظمه ایران و رعایای آن از هر محل و مکانی که در این سال درصدد ادای مراسم حج برآیند اطلاع به هم رسانند که سلطان متبوع فوق‌العاده مایل و مشتاق می‌باشند که موجبات رفاهیت و راحتی رعایای دولت ایران را فراهم ساخته و مسافرت آنان را در حجاز تأمین کند (همان، ص ۲۱).

همچنین در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ ش نامه‌ای از ملک عبدالعزیز به جنرال قونسولگری ایران در جده ارسال و در آن اعلام شد که در حجاز امنیت کامل وجود دارد و مردم در اقامه مناسک اسلامی و زیارت مسجد رسول الله ﷺ آزادند و اینکه هدف دشمنان وی از تبلیغات و انتشار شایعات به تعطیلی کشاندن شعائر اسلامی است (همان).

در تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴ ق پس از آنکه دولت سعودی رسماً تشکیل می‌شود، ابلاغیه‌ای به این شرح صادر می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

ابلاغیه پادشاهی به حکومت‌های متحابه

به فضل و عنایت پروردگار، اهل حجاز اجتماع و به پادشاهی ما در حجاز، بر طبق کتاب‌الله و سنت حضرت رسول ﷺ و خلفای راشدین و تأسیس حکومت موروثی که امور حجاز با اهل حجاز باشد، بیعت کردند و به امید خداوند و توکل بر ذات اقدسش، قبول بیعت نمودیم و استمداد و استعانت از ذات خداوند تبارک و تعالی داریم. پس لقب ما «جلالة ملک الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها» می‌باشد و برای امنیت و راحتی و گشایش و سعادت و خوشی ساکنین این بلاد و عموم حجاج و زائرین، نهایت

کوشش داریم و عنقریب آنچه منظور عالم اسلامی است به عمل آید و از جریان امور حجاز خشنود شوند و از خداوند مسألت می‌نمایم که مرا در انجام این امر معاونت فرمایند.
و آنه ولی التوفیق

ملک الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها (همان، ص ۵۵-۵۶).

این اقدام عبدالعزیز به این علت بود که کشورهای اسلامی را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دهد و آنان را به برقراری ارتباط با سعودی ناگزیر کند و ظاهراً تلاش‌های شخصی و حمایت‌های پنهان و آشکار به‌عمل‌آمده از وی جواب می‌دهد و به نتیجه می‌رسد، زیرا متأسفانه از این پس نه‌تنها هیچ‌گونه حرکت جدی در جهان اسلام برای وادار کردن سعودیان در پذیرش ترمیم قبور و حفظ آثار تخریب‌شده صورت نپذیرفت، بلکه به‌تدریج به‌صورت بسیار مرموزانه شرایط عزیمت زائران ایرانی از حدوداً ۱۳۰۵ش به بعد فراهم و در نتیجه، شاهد تشریف زائران ایرانی به حج می‌باشیم و به‌رغم اظهارات ملک عبدالعزیز در خصوص وجود شرایط مساعد برای حجاج، متأسفانه فشار دولت سعودی بر شیعیان افزایش می‌یابد، به شکلی که در شب هفتم محرم ۱۳۴۷ق مدیر شرطه سعودی با تعدادی سرباز به محل برگزاری عزاداری شیعیان ایران حمله و اسباب و وسایل آنجا را غارت می‌کند و سیدی از سادات حجاج، به نام حاجی سیدمحمدباقر را با کمال اهانت به زندان می‌برد. و سخت‌گیری بر حجاج ایرانی روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

در گزارش کنسولگری ایران در جده به تاریخ ۲۸ محرم ۱۳۴۷ق چنین آمده است:

مأمورین حکومت حجاز در مدینه منوره و در مکه مکرمه با حجاج ایرانی بسیار سخت‌گیری کردند و نمی‌گذاشتند که حجاج به آزادی، خودشان زیارت حضرت پیغمبر ﷺ و زیارت ائمه اطهار ﷺ در بقیع به عمل بیاورند و وعده‌هایی که حکومت داده بود، ابتدا موقع اجرا نگذاشت، بلکه به خلاف پیشتر، خیلی سخت‌گیری می‌نماید. متروکات اموات حجاج ایرانی را که همه را در مکه معظمه به واسطه مأمورین بیت‌المال ضبط کرده‌اند، تاکنون به جنرال قنصلگری نفرستاده‌اند... لهذا از برای تأمین حقوق و شؤون مذهبی رعایای دولت علیه ایران در قطعه حجاز، بهتر آن است که مانند سال گذشته، بلکه به‌طور اشد، دولت علیه ایران اوامر مؤکده صادر فرمایند که هیچ‌کس از ایران به حجاز نیاید و قدغن سخت مقرر فرماید تا وقتی که مسائل مختلف‌فیه به‌طور احسن و اکمل تسویه شود و تأمینات کافی، به جهت حفظ حقوق و شؤون مذهبی رعایای دولت علیه ایران در حجاز تحت یک قاعده صحیح گرفته شود. به جهت استحضار خاطر اجل عالی به عرض رسید (همان، ص ۶۹).

حسین پیرنظر کاردار ایران در مصر در گزارش خود به وزارت امور خارجه در تاریخ دوم بهمن ماه سال ۱۳۰۷ش صریحاً به این موضوع اشاره کرده و اظهار داشته است:

اگر دولت ایران برای یکی دو سال دیگر، رفتن به حج را منع می‌کرد، حتماً حکومت حجاز حاضر به قبول شرایط پیشنهادی ایران می‌شد و در نتیجه، هم برای زائران ایرانی رفع مزاحمت می‌گردید و هم نسبت به تعمیر قبور و خرابی‌های به‌عمل‌آمده امتیازاتی به دست می‌آمد (همان، ص ۷۳).

آغاز روابط دیپلماتیک (روند خروج آل سعود از انزوای سیاسی)

در این هنگام و به‌رغم برخوردهای وحشیانه وهابیان با شیعیان و خصوصاً حجاج ایرانی عناصر بهائی - ماسونی مسلط بر دستگاه سیاسی ایران برای ایجاد روابط دیپلماتیک و نزدیک با حکومت وهابی حجاز بسیار تلاش کردند.

نقطه عطف در روابط سیاسی ایران و عربستان امضای معاهده مودت بین ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقیات آن بود که در شهریور ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹م در تهران منعقد شد و در فروردین ۱۳۰۹ ش حبیب‌الله هویدا به‌عنوان نماینده ایران و با سمت کاردار، وارد جده شد و با استقبال مقامات کشوری و لشگری روبه‌رو شد. تأسیس سفارت و همچنین تعیین هویدا به عنوان کاردار، موجبات خشنودی ملک عبدالعزیز را فراهم کرد. روز بعد از تسلیم استوارنامه، کفیل وزارت خارجه به سفارت می‌آید و اظهار می‌دارد:

هیچ‌وقت اعلی حضرت را تا این حد شاد و مسرور ندیده بودم که امروزه از ملاقات شما و وصول نامه همایون شاهنشاهی اظهار شادی و سرور علنی فرمودند و پس از رفتن شما اعلی حضرت ماها را جمیعاً احضار کردند و فرمودند که نماینده ایران عین‌الملک با ما بسیار محبت و دوستی دارد و در تأسیس روابط ودادیه بین ما و ایران و ازاله سوء تفاهم جدیت و خدمت کرده است، لهذا میل دارم که همگی شماها جد و جهد نمایند همیشه او را راضی و خرسند نگاه دارید که اسباب تکدر خاطر و دل‌تنگی از طرف شماها برای او حاصل نشود، تمام مطالب و تقاضاهای او را به فوریت انجام دهید تا معلوم و ثابت شود که از خدمات و محبت‌های او تقدیر می‌شود (همان، ص ۸۴).

اینکه چه سوء تفاهمی بین حکومت جدیدالتأسیس آل سعود با ایران وجود داشته که هویدا در رفع آن جدیت و خدمت کرده است، جای سؤال دارد و پاسخ آن یقیناً بازمی‌گردد به اعزام هویدا به‌عنوان یکی از دو نماینده ایران برای بررسی وضعیت حجاز و خرابی‌های حاصل از حمله وهابی‌ها، از جمله تخریب اماکن متبرکه و مزار ائمه مظلوم بقیع علیهم‌السلام و اینکه گزارش‌های وی اساس تصمیم‌گیری ایران در قبال مسئله بوده است. حال چنانچه سوء تفاهم یادشده به مسئله تخریب اماکن مقدسه مسلمانان و اهانت به قبور متبرکه ائمه علیهم‌السلام اشاره داشته باشد، نشان‌دهنده نقش پنهانی و جدیت هویدا برای نادیده گرفتن این مسئله و توجه نکردن جدی به آن از سوی مقامات ایرانی می‌باشد. همچنین جالب‌توجه و حائز اهمیت است که ملک عبدالعزیز نیز کاملاً در جریان این جدیت و خدمت هویدا بوده و قصد آن داشته است که به‌گونه‌ای پاسخگوی محبت‌های وی باشد.

در جایی دیگر هویدا می‌گوید:

در وقت پذیرایی خیلی محبت و مهربانی اظهار داشتند و فرمودند مسافرت شما خیلی طول و اشتیاق ما زیاد شد، الحمدلله صحت شما از سال قبل خیلی بهتر است، بلکه جوان شده اید و چون قدری صحت منحرف شده و مشغول معالجه بودم نتوانستم زودتر تا جده بیایم، ما شما را از خودمان می دانیم شما نیز

خود را مثل سایر نمایندگان اجانب ندانید؛ هیچ وقت لزوم به تحیل اجازه نیست هر وقت که میل دارید بدون هیچ ملاحظه به دیدن ما بیایید. چه در مکه و چه در اینجا ما همیشه آماده ملاقات شما هستیم (همان، ص ۸۸).

موضوع به رسمیت شناختن رژیم آل سعود و ایجاد روابط دیپلماتیک بین حکومت‌های دولت ایران و آن رژیم، انعکاس وسیعی در سطح منطقه داشت برای مثال، روزنامه *الوطن* چاپ بغداد، در تاریخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۴۸ ق در زمینه به رسمیت شناختن دولت حجاز توسط ایران و همچنین نماینده ایران، حبیب‌الله خان عین‌الملک می‌نویسد:

دولت ایران حکومت جدیدی را که عبدالعزیز آل سعود در حجاز و نجد تأسیس نموده به رسمیت شناخت و اعلی حضرت رضا شاه پهلوی در این باب تلگرافی به مکه مخابره فرموده است. در واقع، بعد از مقدماتی که فراهم شده و بعد از مسافرت میسیون حجاز به طهران که حامل نامه پادشاه جزیره العرب برای وارث تاج و تخت اکاسره بود و برای همین مقصود به طهران رفت، انتظار می‌رفت دولت ایران حکومت حجاز و نجد را بشناسد و اکنون که این مقصود به حصول پیوست انتظار می‌رود معاهده مودت بین مملکتین نیز منعقد گشته و تبادل نمایندگان سیاسی بین طرفین بر طبق قوانین جاریه بین المللی به عمل آید.

البته لازم نیست بگویم مکه مرکز این مذاکرات خواهد بود و نماینده ایران به آنجا خواهد رفت و احتمال قوی آقای حبیب‌الله خان عین‌الملک قونسول ایران در سوریه و فلسطین که در ماه ژوئن گذشته حامل نامه اعلی حضرت پادشاه ایران برای ملک عبدالعزیز بود، مقدمات این شناخت را فراهم کرد، برای این منظور تعیین خواهد شد، زیرا مشارالیه کاملاً به این قضایا آگاه است و علاوه بر اینکه زبان مملکت را به خوبی می‌داند محل اعتماد ملک عبدالعزیز و رجال حکومت حجاز است و شخصاً نزد آنها محترم است و بدیهی است که تعیین او به این سمت مسئله را به طور دلخواه حل و تسویه می‌نماید و در بعضی مقامات گفته می‌شود که پس از ایجاد روابط رسمی و حصول توافق نظر برای تبادل نمایندگی مشارالیه (عین‌الملک) تنها نماینده دولت ایران در حجاز خواهد بود (همان، ص ۷۵-۷۶).

حبیب‌الله هویدا/ در دوران خدمتش در حجاز نیز همچون شام و فلسطین با انگلیسی‌ها سر و سر داشت و به رغم اقامت در سرزمینی که قلب جهان اسلام شمرده می‌شد، طبق معمول و روال همیشگی‌اش به تبلیغات بهایی‌گری خود ادامه می‌داد. فعالیت‌های بهایی‌گری قونسول ایران موجب بروز آثار سویی شد و در نتیجه، وزارت امور خارجه ایران ناگزیر وی را به تهران احضار کرد.

هویدا/ تا سال ۱۳۵۳ ق به عنوان نماینده ایران در حجاز مشغول به کار بوده و ملک عبدالعزیز در پایان مأموریتش رسماً از او تشکر و قدردانی کرد.

میرزا حبیب‌الله خان عین‌الملک در طول دوران خدمتش در جدّه موفق شد که فشارهای وارده از سوی نیروهای مذهبی را برای بازسازی اماکن تخریب‌شده توسط وهابیان را خنثی کرده و ارتباطات

دیپلماتیک و دوستانه‌ای بین دربار پهلوی و ابن سعود به وجود آورد، به گونه‌ای که کلیه تلاش‌ها در جهت بازسازی و تعمیر قبور بقیع کاملاً بی‌اثر باقی ماند.

بدیهی است که اگر عملکرد جریان قوی و قدرتمند هوادار آل سعود در دستگاه اداری - سیاسی پهلوی نبود، مساعی علما، نمایندگان مجلس و کلیه نیروهای مذهبی که در آن مقطع زمانی عزمی راسخ برای برخورد با این جریان انحرافی داشتند به بار می‌نشست و با بهره‌گیری از افکار عمومی مسلمانان جهان این رژیم انحرافی را در همان ابتدای تشکیل وضعیت ضعف و ناتوانی با چالشی بزرگ روبه‌رو می‌کردند و آن مقطع مهم زمانی متأسفانه به بزرگ‌ترین فرصت‌سوزی ممکن در برخورد با عناصر متحجر فرقه وهابیت تبدیل نمی‌شد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، مشخص شد که چگونه جریان قوی بهایی - ماسونی حاکم بر دستگاه حکومت پهلوی موفق شد موج اعتراضات قوی و اثرگذار ایجادشده علیه آل سعود را کنترل کرده و با مدیریت زمان و اتلاف وقت که سرانجام به پایان یافتن عمر مجلس [مستقل] پنجم و تشکیل مجلس [دست‌نشانده] ششم و در نتیجه خالی شدن مجلس از نیروهای مستقل و مذهبی ضد آل سعود منجر شد، شرایط را برای اجرای اهداف خود مهیا سازد و موفق شد که طی یک پروسه زمان‌بندی شده دقیق و حساب‌شده، در مرحله اول موضوع کمیسیون دفاع از حرمین شریفین که توسط آیت‌الله مدرس مطرح شده بود و این ظرفیت را داشت که نیروهای مذهبی داخلی و خارجی را علیه وهابیان متحد و متشکل سازد، به فراموشی سپرده شود و در مرحله بعد، موضوع تحریم حج که در صورت ادامه یافتن علاوه بر ایجاد بحران مشروعیت برای زمامداران حجاز از لحاظ اقتصادی نیز ضربه سنگینی برای حکومت تازه‌تأسیس آل سعود بود، از دستور کار خارج شود و پس از کسب این امتیازات در مرحله آخر موفق شود که برخلاف تمایل جامعه مذهبی ایران که شدیداً مخالف حکومت وهابی حاکم بر سرزمین حجاز بودند، دولت ایران رسماً دولت آل سعود را به رسمیت شناخته و روابط دیپلماتیک و مناسبات دوستانه با آن برقرار کند. به عبارت دیگر، دولت آل سعود در خاتمه این پروسه موفق شد با حمایت‌های پنهان و آشکار جریان یادشده، بدون پرداخت هرگونه هزینه‌ای در برابر جنایاتش به تمامی اهدافش نایل شود. به هر حال، واقعۀ هشتم شوال از جهات مختلفی حائز اهمیت و قابل بررسی است که یکی از محورهای مهم آن نقش مرموز و پنهان جریان بهائیت در آن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ه.ق) تقی الدین احمد بن عبدالحریم حرانی متکلم و فقیه مشهور حنبلی که در حران متولد شد و در دمشق فوت کرد یکی از سلفیه یا بنیاد گران مشهور و شاید جنجالی ترین چهره آن جماعت است.
۲. بر اساس گزارشات تاریخی وهابیون در سال ۱۲۱۶ ه.ق به رهبری امیر سعود با لشگری بسیار، متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی‌قعدة به شهر نزدیک شد و آنجا را محاصره کرد. سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد آن شدند و بیشتر مردم را، که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند، به قتل رساندند. (محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع^ع و آثار دیگر در مدینه منوره، ص ۳۹). کربلا پس از این حادثه به وضعی در آمد که شعرا برای آن مرثیه می‌گفتند.
۳. از افراد سرشناس بهائی - ماسونی به صورت نمونه میتوان به علیقلی خان نبیل الدوله، از سران بهائیت امریکا نام برد او در جوانی، منشی و مترجم عباس افندی در حیفا بود و سپس حسب الامر او به عنوان دستیار و مترجم میرزا ابوالفضل گلپایگانی (نویسنده و مبلغ طراز اول بهائی) به امریکا رفته همپای نفوذ در سفارتخانه ایران در واشنگتن موفق گردید در سازمان فراماسونی آمریکا مقام « ژنرال ماسونی » و درجه ۳۳ فراماسونی را کسب نماید که عالیتین نشان ماسونی می باشد، وی همچنین دارای جایگاه مهمی در تشکیلات فرقه بهائیت بود. همسر آمریکایی وی (فلورنس) نیز لیبر زنان بهائی امریکا بود. (سید رضاهاشمی، «نبیل الدوله»، فصل نامه تاریخ معاصر، شماره ۴۹، ص ۱۱۵)
۴. البته بهائیت جهانی همواره این تصور را داشته است که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهائیان شود و لذا بهائینی که تابعیت ایرانی داشتند برای تصاحب مشاغل سیاسی معمولاً منعی نداشتند. فردوست در خصوص افراد بهائی شاغل در حکومت پهلوی می گوید: « بهائی هایی که من دیده ام واقعاً احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوسهای بالقطره بودند» (حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۵).
۵. محمد رشید رضا (۱۲۸۲-۱۳۵۴ق): محمد رشید بن علی رضا بن محمد قلمونی، اصالتی بغدادی و نسبی حسینی دارد، صاحب مجله المنار و یکی از رجال اصلاح طلب اسلامی، و از نویسندگان، عالمان به حدیث و ادب و تاریخ و تفسیر است. در واقع می توان گفت که وی نامدارترین شخصیت نهضت موسوم به سلفیت یا اصل گرایی است. (علی اصغر حلبی، تاریخ نهضتهای دینی - سیاسی معاصر، ص ۸۱) مرحوم مطهری او را بیش از آنکه تحت تأثیر افکار سیدجمال و عبده بداند، تحت تأثیر اندیشه های ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب دانسته و بیش از آنکه مبلغ اصلاح محسوب نماید، مبلغ وهابگیری قلمداد می کند. (مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضتهای اسلامی در صد سال اخیر، ص ۴۰).
۶. در ادامه رضاخان در طی برگزاری انتخابات مجلس هفتم، با مداخله آشکار در انتخابات و حذف آرای مرحوم مدرس به وی، اجازه راه یابی به مجلس را نداد و سپس در ۱۶ مهر ۱۳۰۷ش به دستور وی مدرس دستگیر و تبعید و سرانجام در دهم آذر ماه سال یکهزار و سیصد و شانزده هجری شمسی به شهادت رسید [روز شهادت وی روز مجلس نامیده می شود].

منابع

- ابراهامیان، پرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، چ هفدهم، تهران، نی.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، چ هفتم، تهران، امیرکبیر.
- افراسیابی، بهرام (۱۳۷۴)، *تاریخ جامع بهائیت*، چ پنجم، تهران، سخن.
- باقی، عبدالعلی (۱۳۷۰)، *مدرّس مجاهدی شکست ناپذیر*، تهران، تفکر.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۹۰)، *تاریخ نهضت‌های دینی - سیاسی معاصر*، چ چهارم، تهران، زوآر.
- خنجی، محمدعلی، *بررسی انتقادی چند شعار بهائیت*، *تاریخ معاصر* (بهار ۱۳۸۸)، ش ۴۹.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۷)، *شیعه شناسی و پاسخ به شبهات*، چ پنجم، تهران، مشعر.
- فردوست، حسین (۱۳۷۱)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، چ پنجم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فقیهی، علی اصغر، *تاریخ و عقاید وهابیان*، کتابفروشی سید عبدالحسین کتابچی، بی جا، بی نا.
- قاضی عسکر، سید علی (۱۳۷۸)، *تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد*، چ چهارم، تهران، مشعر.
- کسروی، احمد (۱۳۹۰)، *تاریخ مشروطه ایران*، چ بیست و چهارم، تهران، امیرکبیر.
- محقق، علی (۱۳۷۹)، *اسناد روابط ایران و عربستان سعودی*، تهران، وزارت امور خارجه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر*، چ چهارم، تهران، صدرا.
- مکی، حسین (۱۳۵۸)، *مدرّس قهرمان آزادی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- موجانی، سیدعلی، *مدرّس و کمیسیون دفاع حرمین شریفین* (۱۳۷۵)، *تاریخ روابط خارجی*، ش ۹، ص ۲۵-۳۵.
- نجمی، محمد صادق (۱۳۹۰)، *تاریخ حرم ائمه بقیع* و آثار دیگر در مدینه منوره، چ نهم، تهران، مشعر.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۷۶)، *ایران و مسئله فلسطین - بر اساس اسناد وزارت امور خارجه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- هاشمی، سید رضا، *نبیل الدوله*، *تاریخ معاصر* (۱۳۸۸)، ش ۴۹، ص ۱۱۵-۱۶۱.

